اخلاص:اروح اجیبلک مای بارد تعبان

اخلاص:میرم برات اب سرد بیارم خستته

ابو حرب:ای والله الله ینطیج.. عطشان حیل.

ابوحرب:اره بخدا خدا حفظت کنه...خیلی تشنمه

دا احجی و اجانی حرب .. صحت : هلا بالذیب .. هلا بابنی السبع
داشتم حرف میزدم که حرب پسرم اومد گفتم:خوش اومد گرگ من....خوش اومد پسر شیر من

کعد یمی: اشلونک بالمدراسه؟

نشست پیشم:تو مدرسه چطوری؟

حرب:زین.
حرب:خوبم

حلا: جذاب بابا ماخذ4 بالاملاء...حتی المعلمه طالبه ولی امره.
حلا:دروغ میگه بابا تو املاء 4 گرفته ...حتی معلم ولیشو خواسته

ابو حرب:اخ لیش بابا هیج؟
ابو حرب:اخ بابا جون چرا؟

حرب:بابا صعب والله ارید ابطل
حرب:بابا بخدا سخته دیگه نمیخوام ادامه بدم

ابو حرب:لا باباتی ما یصیر.. مستقبلک هذا.
ابو حرب:نه بابا جونم نمیشه....این آیندته

مدتلی اخلاص کلاص المای.. اخذته و حجت هیه.

اخلاص بهم لیوان آب رو داد....ازش گرفتم گفت

اخلاص: حقه یابه لا احد یدرسه ولا احد یهتم بیه. اشلون ینجح عمت عینی علیج خیه ام حرب لو عایشه یضل هیچ الولد ینرادله متابعه.

اخلاص:حق داره بابا نه کسی بهش یاد میده و نه کسی براش اهمیت میذاره قربونت برم خواهر جون ام حرب اگه بودی الان این پسر اینطور نبود

ابو حرب:حلا لیش مامدرسه اخوج؟
ابو حرب:حلا چرا داداشتو یاد ندادی؟

حلا:لابابا هو کوه یحفظ یتعبنی والله

حلا:بابا اون به زور حفظ میکنه خسته ام کرد بخدا

ابو حرب:لا والله یا یابه کولی هلزفت الموبایل اللی مخلیه راسج بی طول الوکت و ما تدیرین بالج علی اخوچ.

ابو حرب:نه باباجون بخدا اون موبایل کوفتی که همش سرت توشه نمیذاره که حواست به داداشت باشه

ام سعد: تعبت علی های البنیه انته هم شد حیلک و اتزوج و جیببلک ام اداریه.
ام سعد:این دختره بخدا منو خسته کرد تو هم هر چه زودتر باید ازدواج کنی و یه مادر براش بیاری که حواسش بهش باشه

ابو حرب:هزیت راسی و ما ردّیت..
ابو حرب:سرمو تکون دادم و جواب ندادم

ام علی: خویه تکوم تسبح لو نصب الغدا.
ام علی:داداش میری حموم میکنی یا ناهار بکشیم

ابو حرب:لا اسبح.. اکلو انه شبعان.. اترخص منک عمی تعبان.
ابو حرب:نه حموم میکنم...شما بخورید من سیرم...با اجازه عموجان خسته ام

صالح:اخذ راحتک یابه.
صالح:راحت باش

ابو حرب:صعدت سبحت وصلیت و نمت .. ما کعدت غیر العصر کلها طاشه.. فتت علی غرفه الحجیه امی..

ابو حرب:رفتم بالا حموم کردم و نماز خوندم و خوابیدم....تا عصر بیدار نشدم که دیدم همه رفتن هیچکس نیست...رفتم اتاق مادرم حجیه...

شفتهه متمدده: ها یمه کواج الله. نایمه؟
دیدم دراز کشیده:سلام مامان خسته نباشید.خوابیدی؟

الحجیه:هلا ییمه هلا بیک.
حجیه:سلام مامان جون سلامت باشی

لا یمه ما نایمه بس متمدده من وجع ظهری .
نه مامان نخوابیده ام ولی دراز کشیده ام کمرم درد میکنه

ابو حرب:یاذیج؟ خلینی اخذج للطبیب.
ابو حرب:اذیتت میکنه؟بذار ببرمت دکتر

الحجیه:لا یبعد امک عساک سالم.. هذا دوای اخذته و الشفا من الله.
حجیه:نه مامان جون سلامت باشی...این دارومو خوردم و شفا پیش خداست

ابو حرب:بست راسها و کعدت : و نعم بالله.. شلونج انتی شلون صحتج؟

ابو حرب:سرشو بوسیدم و نشستم:بله خداروشکر ...تو چطوری احوالت چطوره؟

الحجیه:نشکره و نحمده .. انت شسویت علی سالفه نقلک.

حجیه:شاکر و سپاسگذار خداییم...تو برا قضیه انتقالیت چکار کردی

ابو حرب:فضیتها.. وی اللواء و رجعت.
ابو حرب:تمومش کردم....با فرمانده،وبرگشتم

الحجیه:بعد ماترجع لبغداد
حجیه:دیگه برنمیگردی بغداد

ابو حرب:لا یبقی دوامی هنا مثل الاول
ابو حرب:نه کارم همینجا میمونه مثل قدیما

الحجیه:الله یریحک یا یمه و یصفی بالک
حجیه:خدا بهت راحتی بده و ذهنتو از درگیری خلاص کنه

ابو حرب:یحفظچ حجیه.. ضایجه تردین اطلعج اشمّمج هوه.. خاف متضایکه من کعده البیت و مشاکله

ابو حرب:خدا حفظت کنه حجیه...مثل اینکه دلت گرفته میخوای ببرمت بیرون یکم هوابخوری...شاید از نشستن تو خونه و مشکلات اون خسته شده باشی

الحجیه:لا ییمه متضایکه علیک شوکت ترتاح.. ابنک یحتاجله مداراه یا ابنی لیاوکت راح تبقی هیج

حجیه:نه مادر جان از وضع تو ناراحتم کی میخوای راحت بشی....پسرت یه نفر رو میخواد که مداراش کنه تا کی میخوای اینطور بمونی

ابو حرب:یمه اذا انتی متضایگه من وضعی . توکلی علی الله و خطبی انی ما عندی مانع.

ابوحرب:مامان اگه تو از وضع من ناراحتی توکل کن و یکیو برام بگیر من مانعی ندارم

الحجیه:یمه انه ما ضارنی شی.. انه لخاطرک.
حجیه:مامان چیزی منو ازار نمیده من به خاطر خودت میگم

ابوحرب:الله یحفظچ.. توکلی و اخطبی اللی تعجبج.
ابو حرب:خدا حفظت کنه...بر خدا توکل کن و اونی که میپسندی رو برام بگیر

الحجیه:حتی لو {اخلاص}؟
حجیه حتی اگه اخلاص باشه؟

ابو حرب:مسحت وجهی و کمت امسح بشواربی و اعاین بالکاع و رجعت عاینت الها: یمه ما تناسب

ابو حرب:دستمو رو صورتم کشیدم و دستمو به سیبیلام کشیدم و تو زمین نگاه میکردم و بهش نگاه کردم:مامان مناسب نیست

الحجیه:بنت عمک های من دمک و لحمک.. صدگ صارت مشاکل بس یمه هی بنفسها انت... و خوش بنیه و نعرفها خدومه تلمک و تلم جهالک... والشین التعرفه احسن من الزین الما تعرفه.. اخطبلک غربیه و طلعت اضرب منها شتسوی؟

حجیه:این دختر عموته از گوشت و خون خودته...درسته که مشکلاتی پیش اومد ولی تو تو دلشی....دختر خوبیه و میشناسیمش دختر خونه داریه و تو و بچه هاتو جمع

میکنه....بدی که میشناسی بهتر از خوبیه که نمیشناسی...یه غریبه برات بگیرم که بدتر از این در اومد چطور

ابو حرب:ها هیه یمه التشوفینه.. تعبان والله حتی مابیه افکر.
ابو حرب:مامان هر چی تو بگی...بخدا خسته ام نمیتونم فکر کنم

الحجیه:الله یعینک ولیدی.. انه احل الموضوع انت اخذ راحتک یمه.
حجیه:مامان جون تو راحت باش خدا کمکت کنه...من موضوع رو حل میکنم